

## تحركات عوامل اطلاعاتی رژیم اسلامی در خارج (۲)

تجربه‌هایی از: رضا منصوران، حیدر جهانگیری، رضا درویش

مجید خوشدل

[www.goftogoo.net](http://www.goftogoo.net)

با توجه به اولین ترور سیاسی نیروهای مخالف حکومت اسلامی در خارج، نزدیک به سی سال است که رژیم اسلامی ایران با جاسوسی در اجتماعات ایرانیان مخالف در تلاش به ضربه زدن و آسیب رساندن به آنها بوده، و شگفت آور اینکه عملیات ضدانسانی آنان اغلب با موفقیت نسبی همراه بوده است. ضمن اینکه بجز استثناء «میکونوس» جنایتهای انجام شده توسط حکومت اسلامی در خارج کشور با مخالفت عمومی اپوزسیون ایرانی مواجه نگردیده است... چرا؟ چه چیزی این پدیده غامض در جامعه ایرانی خارج کشور را توضیح می‌دهد؟

چرخش اطلاعات و آگاهی رسانی موثق در باز شدن این گره کور چقدر می‌تواند مفید واقع شود؟  
\* \* \*

عملیاتی کردن پروژه‌های سرکوب و کشتار مخالفان سیاسی در مرحله نخست به اطلاعات موثق و قابل اطمینان احتیاج دارد. فاز اول کلیه عملیات سرکوب سیاسی و فیزیکی (عملیات تروریستی)، فاز فعالیتهای میدانی و جمع‌آوری

اطلاعات به روز شده است. به زبان ساده، جاسوسان و عوامل اطلاعاتی رژیم اسلامی می‌بایستی در میان مخالفان خود حضور فیزیکی داشته باشند، بی‌آنکه شک آنان را برانگیزانند.

اما چگونه امکان دارد، عناصر اطلاعاتی و امنیتی یک رژیم استبدادی جنایتکار نزدیک به سه دهه به فعالیتهای جاسوسی در میان ایرانیان برونمرز مشغول بوده باشند؛ به انحاء مختلف به مخالفان سیاسی و فرهنگی خود از گرایش‌های مختلف ضربات جبران‌ناپذیری وارد کنند، بی‌آنکه حتی یکبار فعالیتهای غیرانسانی آنان از سوی اپوزسیون ایرانی شناسایی و خنثی شده باشد؟

دلایل بی‌شماری این تراژدی را توضیح می‌دهد که بخشی از آنها با داده‌ها و تحلیل‌های تخصصی قابل توضیح است. در کنار، اما قرائن نشان می‌دهد که موفقیت نسبی جاسوسان و نیروهای اطلاعاتی رژیم اسلامی در میان نیروهای سیاسی و اجتماعی، بیش از آنکه مرهون تبحر و مهارت آنان بوده باشد، فرهنگ غالب بر جامعه ایرانی خارج کشور هر بار به کمک آنان آمده است.

یکی از خصوصیت‌های این جامعه زبان‌خشن و مملو اتهام آن به «مخالف» است. مثلاً دیده‌ایم، اگر فردی به فعال سیاسی یا اجتماعی ایرانی بگوید بالای چشم‌تان ابرو است، فرد مزبور می‌شود مزدور و جاسوس رژیم اسلامی (و یا اتهاماتی مشابه). این عادت پلشت در بخش‌های مختلف جامعه ایرانی خارج کشور آنقدر تکرار گردیده که در یک دوره بیست و چند ساله هزاران نفر را به عضویت وزارت



بدنام اطلاعات و امنیت حکومت اسلامی درآورده اند! در چنین فضای مسمومی، عناصر اطلاعاتی رژیم های خودکامه، از جمله عناصر اطلاعاتی رژیم قادرند آزادانه در میان مخالفان خود حضور پیدا کنند و هرگاه که مورد سوءظن قرار گرفته شدند، این عبارات را برزبان آورند: شما که همه را عامل رژیم اسلامی می دانی! و این حکایت همان دزدی است که در کنار مردمی که به دنبال او روان شده اند، فریاد برمی آورد: آئی دزد! آئی دزد!

تور امنیتی مناسب اینگونه به دور عناصر فاسد و سرکوبگر تنیده می شود. اما عادت و فرهنگ مزبور، بخشی از این معضل دیرینه را توضیح می دهد. بخش دیگر به طولانی شدن عمر تبعید، عملکرد نیروهای سیاسی و اجتماعی مخالف رژیم اسلامی و نیز به «تلفات» جامعه تبعیدی مربوط می شود. تلفات جامعه تبعیدی گاهی به گونه ای مورد استفاده نیروهای اطلاعاتی قرار گرفته شده اند که آنان را به مهره های سوخته ای بدل کرده اند که همکاری مستمر آنان با سرکوبگران، تنها گزینه موجود برای آنان بوده است. جاسوسی و جنایت در چنین جوامعی اینگونه بازتولید می شود.

### زمینه های ذهنی شدن نیروها و سازمانهای سیاسی

پس از ترک آخرین دسته از نیروهای سیاسی اپوزسیون از منطقه کردستان ایران و عراق به مقصد اروپا و امریکا، طولی نمی کشد که نیروهای سیاسی با کنده شدن از «عنصر اجتماعی»، سمت مبارزه ی سیاسی، نظری و عملی خود را از روی رژیم اسلامی به سوی نیروهای خودی متمایل می کنند. یکی از ویژگی های رفتاری- کرداری دوران بیست و چند ساله ی فعالیتها ی عملی و نظری جامعه اپوزسیون ایرانی (که هنوز هم ادامه دارد) منطق و فرهنگ «حذف» بوده است و نتیجه آن خانه نشین کردن تدریجی بسیاری از فعالان سیاسی و اجتماعات مخالفان سیاسی و فرهنگی قرار است یکدست، پاک و منزله شوند!

از سالهای پایانی دهه هشتاد میلادی گروه گروه نیروهای سیاسی و اجتماعی در سیری شتابان به نیروهای منفرد و بی پشتوانه ای تبدیل می شوند که عمق و ماهیت این تنهایی، و نیز تبعات سیاسی و اجتماعی آن بر جامعه تبعیدی هیچگاه مورد توجه فعالان اجتماعی قرار نمی گیرد.

نیروهای تشکیلاتی جدا شده در رده های بالا طعمه های مناسبی برای رژیم اسلامی هستند که می بایستی عنقریب به شکار آنان اقدام شود. اینکه در مأموریت های انجام شده، عوامل اطلاعاتی رژیم اسلامی تا چه اندازه موفق بوده اند، بر کسی معلوم نیست و به شخصه بر این باورم که ناپیوستگی با گزینگی حدس و گمان به بازتولید فرهنگ تهمت و شایعه دامن زد. اما آنچه در این میان مشخص بوده است، درصد بالایی از نیروهای مزبور پس از دوره ای ارتباط خود را با جامعه متشکل سیاسی قطع نمودند؛ دسته ای دیگر با تجدید نظر در عقاید سیاسی خود راه متفاوتی از گذشته را برگزیده اند؛ بخش دیگر با دنیای سیاست بکلی قطع رابطه کرده و نیز بخش هایی به دشمنی و عناد با نیروها و سازمانهای سیاسی در عرصه های عملی، نظری و سیاسی نشستند.

### عملکرد نیروهای سیاسی و اجتماعی

از سالهای میانی دهه نود میلادی کلیه قرائن نشان می دهد که فاجعه ی بزرگی به انتظار جامعه تبعیدی ایرانی نشست است. از آنجا که «خودکرده را تدبیر نیست»، می توان گفت که عملکرد نیروهای سیاسی و اجتماعی، نزدیک به ربع قرن، به طور مشخص رویکرد عمومی این جامعه به «مخالف» (سیاسی و غیرسیاسی) باعث شده است که شیرازه این جامعه از هم بپاشد، عنصر رفاقت و اطمینان ترک بردارد، دوستی ها ابزاری شوند، جمع ها از پس یکدیگر کوچک و کوچکتر شوند، فعالیت های عملی و نظری فاقد کیفیت و تداوم باشند، تولیدات کیفی در حوزه های سیاست، فرهنگ، ادبیات داستانی، نقد و... سنخیتی با کمیت جامعه میلیونی نداشته باشد، و در یک معنا جامعه ای با حضور طولانی در جوامع دموکراتیک به بحران هویت دچار شود.

بی تردید در دامن زدن به بخشی از اختلافات صوری در میان گروهها و نیروهای سیاسی و اجتماعی جامعه تبعیدی رد عوامل اطلاعاتی رژیم اسلامی را می توان گرفت. اما عمده کردن نقش آنان تا پیش از هزاره جدید، هم چشم بستن بر واقعیت های این جامعه است و هم قدرت بیش از اندازه دادن به نهاد جنایتکاری است که حتا سعید امامی اش را در اختلافات جناحی نتوانست حفظ نماید.

### تجربه بریتانیا، دلیلی بر مدعا

«پژوهشی» که در سال ۲۰۰۳ میلادی انجام دادم، در یک دوره ده ساله در بریتانیا (۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰) نحوه تشکیل و سپس تعطیل شدن کلیه نشریات فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، پناهندگی و زنان را در جامعه ایرانی مورد توجه قرار دادم، و نیز در به محاق تعطیل آمدن یا کوچک شدن نهادهای ایرانی در عرصه های مزبور درنگی کردم. با تأسف باید بگویم که در این دوره ده ساله به نمونه ای جدی برخورد نکردم که رژیم اسلامی ایران مستقیماً در ویرانی های برجای گذاشته شده، نقش مؤثری داشته باشد. شوربای شور و تلخ طبخ شده، دستپخت جامعه تبعیدی ایرانی بوده است. چنانچه اشاره شد، عوامل رژیم اسلامی در بخشی از منازعات جامعه تبعیدی در حاشیه عمل کرده اند؛ بر اختلافات دامن زده اند؛ تلاش نموده اند از تلفات این جامعه به اشکال گوناگون بهره برداری کنند، اما بنا به اسناد

موجود در این دوره معین در بریتانیا آنان عمل کننده مستقیم نبوده اند. رژیم اسلامی ایران از هزاره جدید است که پرچم خونین اش را در بریتانیا بر زمین می کوبد و به طور مستقیم وارد عمل می شود. این کار به آسانی امکان پذیر نمی بود، مگر در جامعه ای که تلفات سیاسی آن بالای هشتاد درصد بوده باشد.

از سوی دیگر باید توجه داشت که بریتانیا به دلیل موقعیت ممتاز و ویژه اش نزد سردمداران حکومت اسلامی، مکانی بوده است که بسیاری از کارگزاران پیشین و فعلی نظام در آن خانه، مستغلات و ذخیره های بانکی داشته اند. از این روی به استثناء سالهای نخست به قدرت رسیدن آنان، مخالفان سیاسی با پنبه سر بریده شدند- نه اینکه آنان نمی خواستند، بلکه امکان دیگری نداشتند. ضمن آنکه جامعه ایرانی مقیم بریتانیا تفاوت‌های عمده ای با جامعه ایرانی در اغلب کشورهای اروپایی دارد: اقامت ایرانیان در این کشور به دهه های گذشته باز می گردد؛ حتی با درصد پایین قبولی تقاضای پناهندگی، ورود به این کشور و زندگی در آن به مراتب آسانتر از دیگر کشورهای اروپایی بوده است؛ بافت شهر لندن به گونه ای است که انسانها می توانند سالها بدون «هویت قانونی» در آن زندگی کنند و الی آخر. بی تردید جامعه ایرانی دیگر کشورهای اروپایی باید تجربه های متفاوتی از جامعه ایرانی مقیم بریتانیا داشته باشند.

### «فرهنگی» کردن اجتماعات سیاسی و «بی فرهنگ» کردن نهادهای فرهنگی

پس از دادگاه میکونوس و محکومیت سران رژیم اسلامی به جرم قتل مخالفان سیاسی، و نیز موضع گیری اتحادیه اروپا و اقدام هماهنگ اپوزسیون ایران، رژیم اسلامی در تنگنای بی سابقه ای در سزکوب مخالفان خود در خارج کشور قرار می گیرد.

با کنار رفتن جبری گزینه حذف فیزیکی مخالفان، دکترین رخنه و نفوذ، فرافکنی، دامن زدن به پاسیفیسیم سیاسی و به یک معنا فاسد نمودن و انهدام هویت‌های ارزشی جامعه تبعیدی در دستور کار عوامل اطلاعاتی رژیم اسلامی قرار می گیرد.

از سالهای میانی دهه نود میلادی در جامعه ایرانی اغلب کشورهای اروپای صنعتی (تجربه جامعه ایرانی مقیم آمریکا در این مورد معین تا حد زیادی بر من پوشیده است) نهادها و دستجات «فرهنگی» یکی پس از دیگری دائر می شوند که از مشخصه آنها، یکی ضدسیاسی بودن آنهاست و دیگری تلاش بی وقفه شان در حملات قلمی سازمانیافته به جریانات سیاسی و شکار سیاسی عناصر مردد. در سالهای ۹۷، ۹۸، ۹۹ و هزاره جدید در شهر لندن بخشی از مدعوین و مؤسسين اجتماعات و نهادهای مزبور از سرنگونی طلبان سابق هستند. دیگر اینکه، تمامی این افراد بدون استثناء پس از چندی به ایران سفر می کنند و در بازگشت حتی از حضور در نهادهای مزبور نیز امتناع می نمایند. این وضعیت ادامه دارد تا مقطع حمله نظامی به کشور عراق و تشکیل «کمپین های ضد جنگ» در بریتانیا و کشورهای دیگر.

### کمپین های «ضد جنگ»؛ حضور عناصر امنیتی در سایه- نمونه بریتانیا

ستون فقرات کمپین های ضد جنگ را در آغاز گرایش های مختلف طیف چپ تشکیل می دهند. «چپی» که جریانات و نظام های سیاسی اسلام گرا و ارتجاعی از متحدان اصلی آن بشمار می روند، در اغلب کشورها از جمله در بریتانیا در اکثریت مطلق اند. این ویژگی موجب می گردد، ایرانیانی که گاهی نزدیک به یک دهه از محیط های سیاسی دور بوده اند، دوباره به فعالیت سیاسی روی آورند. در یک دوره ی حداقل چهار ساله، کمپین های مزبور با «مخالفت با امپریالیسم» و «طرفداری از اسلام سیاسی» از جمله با طرفداری از حکومت اسلامی ایران تداعی می شود.

بنیان تشکیل کمپین های مزبور و نیز ایدئولوژی سیاسی حاکم بر آنان در اغلب کشورهای اروپایی شباهتهای بی نظیری با یکدیگر داشته است.

«جنگ امپریالیستی» که هدیه ای آسمانی برای رژیم اسلامی در منطقه خاورمیانه به شمار می رود، فرصتی استثنایی می شود، برای حضور و فعالیت‌های میدانی عوامل اطلاعاتی حکومت اسلامی در سطح اروپا (و آمریکا؟).

نیروهای امنیتی رژیم اسلامی بانک اطلاعاتی خود را در دوره فعالیت‌های هفت ساله ی کمپین های ضدجنگ گسترش داده و کامل می کنند. به طور مشخص جاسوسان، عوامل اطلاعاتی و نیز متحدان رژیم اسلامی در بریتانیا در این دوره آزادانه در اجتماعات مختلف فعالیت تبلیغی و اطلاعاتی می کنند و از آزادی یک شهروند معمولی در این کشور نیز برخوردارند. پس از پایان عمر کمپین های مزبور، آن دسته از فعالان سیاسی «پارت تایم» دوباره از فعالیت‌های سیاسی کناره گیری می کنند تا مقطع «انتخابات» ریاست جمهوری ۸۸.

در این دوره هفت ساله رژیم اسلامی با انبانی از تجربه های گرانها، یافتن متحدان ایرانی و غیرایرانی، و نیز مجموعه ای از اطلاعات ارزنده پیروزی دیگری را برای خود در خارج کشور رقم می زند.

اما «انتخابات» ۸۸ و حوادث پس از آن که با متمایل شدن بخشی از هم پیمانان ج. اسلامی به مخالفان مقطعی آنان همراه بوده، پوشه دیگری را در این پیوند می گشاید.

### «انتخابات» ۸۸؛ ترک برداشتن بانک اطلاعاتی رژیم اسلامی در خارج

پس از گذشت یکسال از فعالیتهای اعتراضی ایرانیان در خارج، عملکرد رژیم اسلامی در شهر لندن را که شباهتهای زیادی با دیگر کشورهای اروپایی دارد، اینگونه خلاصه می‌کنم. جاسوسان و نیروهای امنیتی رژیم اسلامی به دلیل کثرت معترضین، خصوصاً در ماههای نخست آنان را از چند جهت مورد فشار و تعرض قرار می‌دهند:

- حضور مستقیم در میان معترضان و تلاش برای جا انداختن این نظریه که «جنبش سبز مخالف ج. اسلامی ایران نیست، بنابراین شعار «مرگ» نباید از سوی جمعیت سر داده شود.» این پیشنهادها و بحثهای جنبی گاهی آگاهانه به خشونت کشیده می‌شود تا مخالفان را از این طریق «خشونت طلب» جلوه دهند.
- در صورت مقاومت از سوی معترضان ایرانی، دامن زدن به اختلاف و دو دستگی، و تلاشی ظریف و حرفه ای برای اخراج و بدنام کردن آنان در صف معترضین.
- فیلمبرداری از چهره معترضان جوان به قصد فشار آوردن به خانواده‌ها در ایران، و نیز تحت فشار قرار دادن آنان زمانی که به ایران سفر می‌کنند.

فعالتهای جاسوسی عوامل امنیتی رژیم ایران در میان نیروهای معترض جوان به سادگی امکان پذیر نمی‌بود، مگر در چتر حمایتی قرار گرفته شدن آنان از سوی جریانات سیاسی و نیروهایی که از گذشته به تبلیغ رژیم اسلامی و «خط امام» شهرت داشته‌اند، و نیز در غیبت نیروهای آزادیخواه و عدالتجوی باتجربه ایرانی.

به باور من با تمام تلاش عوامل اطلاعاتی رژیم اسلامی در یکسال گذشته در میان معترضین ایرانی، بعید می‌دانم که آنان توانسته باشند چارت مخالفان جوان، و نیز درجه مخالفت آنان با نظام را در کشورهای اروپایی ترسیم کرده باشند. خشونت و سرکوب سیستماتیک در ایران در هر دوره، باعث جایجا شدن جایگاه سیاسی عناصر تشکیل دهنده «جنبش سبز» در اندازه‌ی مخالفت آنان با رژیم ایران شده است. از این روی، بعید می‌دانم مأموریت جاسوسان و نیروهای اطلاعاتی رژیم اسلامی در این زمینه معین به پایان رسیده باشد، که افزایش یافته و افزایش خواهد یافت.

### جمع بندی

از کمتر از یکسال پس از به قدرت رسیدن ج. اسلامی مخالفان آنان از گرایش‌های گوناگون در خارج کشور مورد تعرض قرار گرفته شدند، جانیشان گرفته شد، بی آنکه جنایتهای انجام شده، مخالفت جدی و هماهنگ اپوزسیون را در بر داشته باشد.

یورش رژیم اسلامی به حقوق ایرانیان مقیم خارج و نیز ترور و حذف فیزیکی آنان غیرممکن می‌بود، مگر با کار متمرکز جاسوسی و کسب اطلاعات موثق از قلب جامعه تبعیدی.

بی آنکه بخواهیم به جو بدبینی دامن بزنیم، باید بپذیریم که بخشی از این اقدامات غیرانسانی توسط کسانی صورت گرفته است که آزادانه در جمع‌های جامعه تبعیدی تردد داشته‌اند. از این روی می‌توان هر مخالفی را جاسوس رژیم اسلامی خطاب نکرد، اما برخلاف سالهای گذشته هوشیاری بیشتری از خود نشان داد.

در این میان نبود فرهنگ اطلاع رسانی باعث شده که جامعه ایرانی در کشورهای مختلف اروپایی تجربه‌های مشابه را چندباره تجربه نمایند.

با توجه به ماهیت حکومت اسلامی، و نیز حوادث یکسال اخیر در ایران؛ و با باز شدن جبهه جدیدی در مقابل حکومت اسلامی، در کنار هوشیاری نیروهای آزادیخواه و عدالتجوی ایرانی، قویاً بر این باورم که اطلاع رسانی گسترده و انسانی، عوامل رژیم اسلامی در خارج کشور را زمین گیر و ناتوان خواهد کرد. انتقال تجربه‌ها نیز از این جمله‌اند.

### نظرخواهی

قرار بود این نظرخواهی بخشی از تجربه جامعه ایرانی مقیم اروپا را در پیوند با «تحركات عوامل اطلاعاتی رژیم اسلامی در خارج» از کشورهای سوئد، فرانسه، بریتانیا، آلمان و هلند پوشش دهد. اما این تلاش نفس گیر تنها توانست دربرگیرنده نظرات سه تن از ایرانیان تبعیدی باشد.

در آغاز هشت تن کتباً می‌پذیرند، تجربه هاشان را از فعالیت‌های عوامل امنیتی رژیم اسلامی در هشت سطر برای من ارسال نمایند. برای دریافت نظر آنان هشت روز زمان در نظر گرفته می‌شود.

اما روز هفتم و هشتم سه نفر اعلام انصراف می‌کنند! در نامه‌ای فرمال به آنان متذکر می‌شوم، این نظرخواهی یک «کار» است و... بنابراین اسامی آنان قید خواهد شد. در حال حاضر به دلایل غیرقابل قبول از آوردن اسامی آنان معذورم، اما به معرفی نسبی آنان می‌نشینم.

- یک مرد از کشور آلمان پوزش می‌خواهد و برای تصمیم خود دلایل کودکانه‌ای می‌آورد.

- خانمی از کشور سوئد برای ناتوان بودن اش در نوشتن هشت سطر خاطره دلیلی می‌آورد که نگاشتن هشتصد صفحه مقاله تحلیلی را تداعی می‌کند. ایشان بعد از دریافت نامه ام، متنی برای ام می‌فرستد که ربطی به نظرخواهی ندارد. این نوشته قابل انتشار نیست.

- دلایل ناتوانی خانمی در تهیه نوشته از شهر دیگری از کشور آلمان آنقدر از عنصر صداقت و صراحت تهی است که حتم دارم این عزیز را در آینده نزدیک سخت آزرده خواهد کرد.

از پنج نوشته‌ی دریافتی، تنها سه‌تای آن‌ها قابل انتشار است. آقایابی از کشور هلند با هر کسی در زندگی اجتماعی اش مخالف بوده، او را با اسم و مشخصات واقعی جاسوس رژیم اسلامی خوانده است. نه نام در این نوشته ذکر شده که برخی از فعالان سیاسی نسبتاً شناخته شده‌اند. - خانمی از شهر لندن با بکار بردن عبارات جاسوس، مزدور، خائن، پست، جنایتکار، و... شانس خواننده شدن تجربه اش را از دست می‌دهد. ایشان اغلب «پیشنهادهای اصلاحی» من را نمی‌پذیرد. سه تجربه قابل نشر را در زیر می‌خوانید:

### عباس منصوران

چند مورد برخورد با جاسوسان رژیم داشته‌ام که محسن رشید زاده یکی از آنهاست. محسن رشید زاده، یکی از جاسوسان شناخته شده حکومت اسلامی است که در ارتباط مستقیم و غیر مستقیم با بسیاری از عملیات تروریستی حکومت اسلامی در اروپا بوده است. سال ۱۹۸۷ در آنکارا خود را به دفتر پناهندگان سازمان ملل معرفی کرد و درخواست دیدار با من را داشت. مدعی بود که بیسیم‌چی حزب دمکرات بوده و به سبب اختلافاتی با قاسملو از او جدا شده و نیاز به کمک دارد. دوستی وظیفه تماس با وی را به عهده گرفت. نظر رفیق این بود که نمی‌شود به وی اطمینان کرد. رشید زاده نکاتی را به زبان آورده بود که شک ما را برانگیخت. تماس با وی قطع شد. سپس، نامه‌ای نوشت و درخواست دیدار حضوری کرد که پاسخی نگرفت. بدون دخالت و کمک ما، از آنجا که فرد شناخته شده‌ای بود و «موردش قوی»، پناهندگی سیاسی گرفت و به سوئد فرستاده شد. وی از همان سال ۱۳۸۷ در ترکیه جاسوس شده بود. پلیس امنیتی سوئد (سپو) کشف کرد که وی در سوئد، با حضور در مجالس کردها، با گرفتن عکس و فیلم همه را در اختیار تروریست‌های حکومت قرار می‌دهد. «جمشید حسن پور» دیپلمات- تروریست رژیم در استکهلم و دو تن دیگر در زیر فرماندهی «رضا تسلیمی» افسر سازمان اطلاعات با استفاده از همدستی «رشیدزاده» از جمله، طرح ترور «جلیل گادانی» رهبر جناح انقلابی حزب دمکرات را می‌ریزند که کاک جلیل خوشیختانه با هشیاری خود و دوستانش از آن توطئه‌رهای می‌یابد. وظیفه رشید زاده، شناسایی محل اقامت آقای گادانی در لینشوپینگ سوئد بود.

در ۱۷ ژانویه سال ۱۹۹۴ در استکهلم بمبی پستی در دست کامران هدایتی از فعالین (حذک ا) منفجر می‌شود. وی با دو چشم نابینا دو سال بعد در گذشت. هدف اقدام تروریستی همسر وی بود. رشید زاده فعالیت‌ها، عکس و نشانی همسر هدایتی را به تسلیمی سپرده بود. قتل عفت قاضی (از بازماندگان زنده یاد قاضی محمد) در سوئد، قتل کریم محمد زاده (۱۸ اوت ۱۹۸۷) و خلیان طالبی در ژنو را به همراه تسلیمی به عهده داشت. «رضا تسلیمی» و «عبدالرحمان بنی هاشمی» پس از ترورهای استکهلم با سخاوتمندی دولت سوئد، به عنوان دیپلمات از سوئد اخراج می‌شوند تا در بازگشت به آلمان کشتار میکونوس را انجام دهند. تسلیمی همان کسی است که برنامه ریزی ترور اعضای سفارت عربستان و انفجار سفارت (به انتقام روی داد مکه) در سوئد را به عهده داشت. این عملیات و نیز انفجار دفتر و محل گردهمایی مجاهدین در استکهلم، از جمله از وظایف «عبدالرحمان بنی هاشمی» از فرماندهان سپاه قدس بود. وی همان مسلسل‌چی کشتار در میکونوس بود. و همان کسی است که همراه با شلیک مسلسل، دشنام «مادر...» معروف را به قربانیان می‌دهد. رشید زاده پس از مدتی در همکاری با تروریست‌های رژیم، با پلیس امنیتی سوئد خواهان همکاری شد، اما سرانجام اخراج و به کانادا فرستاده شد. وی هم اکنون در کانادا کارگاه خشکشویی ای را اداره می‌کند. او مدعی است که برای برقراری «دمکراسی» در ایران هنوز هم تلاش می‌کند و با برخی از تلویزیون‌ها و رسانه‌های ایرانی در آمریکای شمالی تماس می‌گیرد.

**توضیح تکمیلی- درستی موارد اشاره شده در نوشته بالا در دادگاهی در کشور سوئد به اثبات رسیده است.**

### حیدر جهانگیری

متأسفانه فقط طرح تینروار تجربه شخصی من در مورد «تحركات عوامل رژیم» بیش از هشت سطر خواهد شد. بهمین خاطر تلاش می‌کنم در فشرده‌ترین شکل ممکن تجربه شخصی خود را برای شما عنوان کنم.

تا نیمه اول دهه نود میلادی تعرض مستقیم عوامل رژیم که با هدف حذف فیزیکی من برنامه ریزی شده بود را در شرایط مختلف تجربه کردم. اما با شروع حرکت‌های اعتراضی پس از رکودی که بدنبال هشت سال سیطره اصلاح طلبان از یک سو و اختلافات مزمن خطی و شخصی در میان مخالفین از طرف دیگر بود، با شیوه‌ای جدید از تحركات رژیم برعلیه مخالفین مواجه شدم.

در اوایل سال ۲۰۰۷ از سفر متکی وزیرخارجه دولت احمدی نژاد به سوئد، استکهلم مطلع شدیم. همزمان با زمزمه‌های اعتراضی به این سفر، موجی از نواهای تفرقه افکنانه شنیده می‌شد. من بعنوان یکی از فعالان این شهر که به سهم خود تلاش کرده بودم حتی با برپایی اعتراضی یک نفره- که اتفاقاً در برخی از رسانه‌های داخل نیز با هدف تحقیر مخالفین در خارج بدان اشاره کرده بودند- جو اعتراضی این شهر را زنده نگه دارم. در جریان این سفر وزیرخارجه ایران، من بعنوان فردی شناخته شده

در بین فعالین تلاش کردم با شعار "ما برای اعتراض به آنجا می رویم، نه برای اتحاد" در مقابل افراد یا تشکیلات هایی که آمدن خود را مشروط به بودن یا نبودن فلان پرچم یا تشکیلات می کردند، همراه با طیفی از نیروهای مستقل، دیگر صداهای تفرقه افکنانه را با اتحاد خود خاموش کرده و موفق به برگزاری و سازماندهی یکی از با شکوهترین و بزرگترین حرکت‌های اعتراضی اپوزسیون در مقابل حرکت‌های دولت احمدی نژاد در اروپا شویم (عکس و گزارش ضمیمه می گردد و فیلم آن نیز موجود است).

دستگیری و ضرب و شتم و بدنبال آن بازداشت چند ساعته من؛ مصاحبه رادیویی با من و نیز مشکلات قضایی و عواقب یکساله آن در سوئد، حساسیت ویژه عوامل رژیم را بر علیه فعالیت هایم ایجاد کرد. طوری که یکی از عواقب آن عکس العمل فوری رژیم ایران در داخل و به فاصله ای کوتاه در خارج با هدف تخریب و انتقامجویی از من بود. رژیم اسلامی ابتدا به سراغ تنها برادر بازمانده ام در داخل، تموچین [جهانگیری] رفته و در دو روز متوالی او را در اصفهان بازجویی نمود و سپس تا مدتها به اشکال مختلف او را تحت فشار قرار دادند. تموچین کوچکترین عضو خانواده ما متولد اسفند ۱۳۴۹ است که قبلا در سن ۱۵ سالگی در رابطه با گروه زنده یاد اله قلی [الله قلی] جهانگیری نیز بازداشت و بیش از دوسال را در زندان شیراز بسر برده بود.

در این میان من در عصر روز چهارشنبه ۲۱ نوامبر ۲۰۰۷ در تظاهراتی که از طرف احزاب چپ سوئد در شهر استکهلم بر علیه اتحاد راست حاکم بر این کشور ترتیب داده شده بود، شرکت کردم. در پایان تظاهرات یکی از فعالین چپ به من اطلاع داد که نوشته ای سراسر توهین و ناسزا به جنبش زحمتکشان فعال در مرکز و جنوب ایران و نیز اعضای جانباخته و خانواده زنده یاد اله قلی جهانگیری، و بویژه به من-حیدر جهانگیری- و نیز انسانهای شریف و تلاشگر در آن جنبش نثار شده که این نوشته را در سایتی با عنوان «سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران» درج کرده اند. بدون اغراق متن مندرج در سایت حسین- ز زبانی رذیلانه تر از آنچه حسین شریعتمداری در داخل بکار می برد را در قبال جنبش و خانواده ما و مواضعی شنیدم تر از آنچه اسدالله لاجوردی در ۲۵ بهمن سال ۱۳۶۲ بر علیه اله قلی جهانگیری و یارانش در تلویزیون سراسری مطرح کرد بودند، داشت.

ماموریت درج این مطالب از طریق وزارت اطلاعات رژیم به شاهپور- ک و دخترش شهناز- ک و دامادش عبدالله- ه (این دو شعبه ای از صرافی حسین- ز معروف به بهرام را در کشور اسپانیا اداره می کنند) و فرزند دیگرش نسرین- ک ساکن سوئد، سپرده شده بود. در اینجا باید اشاره شود که رضا- ک هم پرونده اله قلی، در یک دوره کوتاه از فعالیت ها بر علیه رژیم شاه شرکت داشت که در همان زندان شاه از رفقای ما جدا شد و پس از انقلاب از عناصر گروه- باند ف- ن شده بود. او از طریق نسرین- ک و پدرش شاهپور نقش بسزایی در جعل و پخش این اطلاعات داشته است. شاهپور- ک دایی اله قلی که عضو رسمی رکن ۲ ارتش شاهنشاهی و از مهره های اصلی انتظامات عشایری نظام شاهنشاهی بود، پس از انقلاب همچون سایر فرصت طلبان، بلافاصله به خدمت رژیم اسلامی درآمد. وی در دی ماه ۵۷ پس از آزادی اله قلی جهانگیری از زندان ۷ ساله به دیدن وی آمد. در آن زمان تنها عکس العمل اله قلی جهانگیری، سکوت کامل نسبت به آن میهمان ناخوانده بود.

لازم به تاکید است که شاهپور- ک در شکنجه و سرکوب دهها فعال سیاسی در سال ۱۳۵۲ در قیام توده های زحمتکش در استان اصفهان شرکت مستقیم داشته است.

اما داماد و دختر شاهپور- ک شعبه ای از صرافی حسین- ز را در اسپانیا اداره می کنند. این عوامل وابسته، همان افرادی هستند که در افشاگریهای آقای اشتری لردی کارمند بانک سپه نام شان آمده است.

نا گفته نماند که شاهپور و خانواده اش از سال ۱۳۴۶ تمام حیات و منبع زندگیشان با مزدوری دو رژیم و در خیرچینی و مزدوری بر علیه مبارز انقلابی اله قلی جهانگیری و یارانش تاملین شده بود. شاهپور پس از پیروزی قیام ناکام به خدمت رژیم اسلامی در آمد و اطلاعات عشایری در مرکز شهر شیراز خانه ای چندهزارمتری در اختیار وی گذاشت. در مورد اعمال جنایتکارانه وی و اعضای خانواده اش در دهه ۶۰ مطالب گفتمی بسیار است. این افراد اکنون در خدمت رژیم اسلامی و حول حسین- ز (بهرام) سازماندهی شده اند.

از سال ۲۰۰۷ هرکجا نوشته ای از من یا از دیگران در رابطه با اله قلی جهانگیری و یارانش درج شده است، آنها با نام و اسامی جعلی به تخریب و توهین پرداخته اند و متاسفانه هنوز عکس العملی جدی از سوی جریانات و افراد مترقی در اعتراض به این عوامل شناخته شده رژیم صورت نگرفته است.

لینک تظاهرات ۷ ماه می ۲۰۰۷

<http://www.youtube.com/watch?v=Nfs80XzR5L8>

لینک نوشته سراسر توهین به جنبش زحمتکشان فعال در مرکز و جنوب ایران و نیز اعضای جانباخته و زنده خانواده اله قلی جهانگیری و بویژه به من- حیدر جهانگیری- و نیز انسانهای شریف و تلاشگر در آن جنبش.

<http://www.iranian-fedaii.de/Akhabar%202007/November/16%20Nov/Part%20one.html>

**توضیح تکمیلی - مخفف کردن اسامی در این نوشته از سوی من انجام شده است. حیدر جهانگیری اظهار داشته است، بزودی نوشته شان را با اسامی واقعی در برخی از رسانه های ایرانی منتشر خواهند کرد.**

## رضا درویش

به رسم آشنائی دیرینه پذیرای خانمی شدم که از تهران به لندن آمده بود. و چنان که خود می گفت ویزای تجاری گرفته بود و قصد داشت یک هفته تا ده روز در انگلیس بماند. سخن کوتاه، اقامت این خانم به درازا کشید و در نهایت به صف طویل پناه جویان پیوست و پناهندگی سیاسی گرفت. او بعد از مدتی به جای دیگری نقل مکان کرد و از پیش من رفت. مدتی بعد که جهت باز گرفتن برخی از وسایل شخصی و نیز تعدادی کتاب سری به من زد، همراه ایشان مردی بود بنام آقای (ن- الف)؛ ایشان را به عنوان همکار (در شرکت انتشاراتی اش در تهران) و نیز «استاد و عضو هیئت علمی دانشگاه تهران» معرفی کرد... ساعاتی نشستند و گپی زدیم و رفتند.

چندی بعد دوباره برای بردن مابقی وسایل شخصی و کتاب مراجعه کردند. اما در فاصله این دو دیدار من آقای (ن- الف) را در یک برنامه به اصطلاح فرهنگی بعنوان مجری برنامه در تلویزیون رژیم دیدم و نیز چندی بعدتر در یک سریال تلویزیونی. به همین جهت در دیدار دوم، برخوردیم با او هم عوض شد و بحثی در گرفت، که البته ایشان توجیحات خود را داشتند.

بعد در نشریه ای بنام «بانی فیلم» خواندم که ایشان در تاریخ ۸۵/۲/۲۵ صاحب امتیاز انتشار نشریه ای ماهانه در ایران به نام پدیسار شده اند به مدیریت و مسئولیت همین خانم.

و نیز می شنیدم، این خانم در محافل فرهنگی و سیاسی خودش را قاطی کرده و به معرفی دوست خود (ن- الف) به برخی مسئولان سایت های اینترنتی و چهره های سیاسی می پرداخته است.

از جمله شبی که این خانم به همراه ن- الف برای دیدن برنامه ای فرهنگی که آقای سیروس ملکوتی برنامه داشته اند به محل برگزاری برنامه می روند، دختر خانم دانشجویی (خانم ب) از دیدن آقای ن- الف شوکه شده و حالش بسیار بد می شود. خانم (ب) در آن شب با ناراحتی و اضطراب می گوید: این آقا هر بار خودش را از طرف بخش فرهنگی وزارت اطلاعات مامور بازدید کارهای ما دانشجویان معرفی میکرد و با تشر و تهدید از ما می خواست که چه بخش هائی از کارمان را باید حذف کنیم. خانم ب در همان شب نام و نام خانوادگی آقای (ن- الف) را به زبان آورد و به این صورت صحبت خود را موثق می کند. خانم ب می گوید این آقا همان کسی است که مرا تسویه کرده و باعث اخراج شدنم از دانشگاه شده است.

\* \* \*

**\* توضیح تکمیلی: تقاضای پناهندگی آقای ن- الف در بریتانیا پذیرفته نمی شود و او مجبور به ترک کشور می شود. ظاهراً یکی از دلایل آن باید سفر ایشان به ایران زمانی باشد که تقاضای پناهندگی داده بود. فرد متقاضی پناهندگی فاقد پاسپورت یا برگه‌ی عبور است. ن- الف برای سفر به ایران ابتدا به آلمان می رود، در خانه فردی نسبتاً شناخته شده ای می ماند و سپس از آنجا به ایران سفر می کند. بازگشت او به لندن از مسیر مشابه بوده است.**

\* \* \*

تاریخ انتشار نظرخواهی: ۸ سپتامبر ۲۰۱۰